پنجشنبه ۲ بهمن ۱۴۰۴
شماره ۴۶۱۳
FARHIKHTEGANDAILY.COM
FARHIKHTEGANONLINE

کالبدشکافی عملیات تروریستی پنهان آمریکا و رژیم صهیونیستی

چرا ایران فرو نریخت؟

مرکز پژوهش و توسعه «الاتحاد» در یادداشتی تحلیلی به بررسی سیزدهمین روز جنگ ۱۲ روزه آمریکا و رژیم صهیونیستی با ایران پرداخته است. نویسنده این یادداشت معتقد است آمریکا خطای بنیادین در فهم جامعه و نظام ایران داشت و تصور می‌کرد ایران مانند دولت‌های شکننده رفتار می‌کند، همچنین آمریکا بر این فرض تکیه داشت که افزایش خشونت، فروپاشی سیاسی را تسریع می‌کند؛ اما در عمل «خشونت تروریستی به‌جای شکاف اجتماعی، همبستگی امنیتی ایجاد کرد؛ شهروند عادی از خیابان کنار رفت و میدان به عناصر مسلح واگذار شد و مشروعیت اعمال قدرت دولت در افکار عمومی افزایش یافت.» در نهایت او می‌گوید ایران سریع تصمیم گرفت؛ ابتکار عمل را در دست گرفت و زنجیره فرماندهی دشمن را مختل کرد. در ادامه گزیده‌ای از این متن را که با رویکردی قابل توجه به چرایی شکست پروژه واشنگتن - تل‌آویو پرداخته است، ازنظر می‌گذرانید.

در بیست‌وهشتم دسامبر سال ۲۰۲۵، نیروهای تخریبگر و عوامل موساد با هدف بی‌ثبات‌سازی نظام و تکمیل اهدافی که در جنگ ۱۲ روزه محقق نشده بود، عملیاتی تروریستی را در داخل ایران انجام دادند. این پروژه که با حمایت آمریکا و اسرائیل پیش می‌رفت، در برابر خردمندی رهبری ایران، استحکام ساختارهای نظام و انسجام ملت، دولت و نظام با شکست مواجه شد. این مقاله به تحلیل تصمیم آمریکا برای انجام این حمله تروریستی می‌پردازد تا عوامل شکست آن را شناسایی کرده و به پرسش‌محوری زیر پاسخ دهد؛ چرا آمریکا در اتخاذ این تصمیم دچار خطا شد؟ مقاله باتکیه‌بر الگوی «تحلیل سیاست‌های اجرایی» به تجزیه‌وتحلیل این تصمیم و تبیین دلالت‌های اجزای آن می‌پردازد و در تحلیل خود از مجموعه‌ای از الگوهای مرتبط با سوگیری‌های شناختی و برنامه‌ریزی اجرایی بهره می‌گیرد.

انگیزه‌ها و اهداف

پژوهش از بررسی نیاز به مواجهه داخلی و تحرک میدانی آغاز می‌شود؛ با این فرض که این رویکرد از کارایی و اثربخشی لازم برای تغییر معادلات موجود یا تقویت دستاوردهای کنونی یا بالقوه در آینده برخوردار است. این رویکرد در پی ایجاد فشارهای بیشتر بر جمهوری اسلامی و تلاش برای واداشتن آن به مذاکره درباره برنامه موشکی و هسته‌ای خود است و در صورت امکان، به سرنگونی نظام منجر می‌شود. این تصمیم تأییدی بر قدرت بازیگر ارائه می‌دهد؛ به‌گونه‌ای که عزم انجام مأموریت در شدت خشونت به‌کار رفته، شمار بالای عناصر تروریستی و کارآمدی عملیاتی آنان نمایان می‌شود. درحالی‌که بازیگر دارای چشم‌انداز نظامی و امنیتی روشنی برای اجراست و بر اساس طرحی از پیش آماده شده و در انتظار لحظه صفر است، دارای چشم‌اندازی روشن است؛ اما از فقدان چشم‌انداز سیاسی روشن نسبت به پیامدهای اقدام تروریستی و نبود جایگزین سیاسی آماده برای ارائه یا رهبری سیاسی نیز رنج می‌برد. این امر احتمال آن را تقویت می‌کند که هدف از عملیات تروریستی، نه تغییر بنیادین، بلکه ایجاد تزلزل داخلی و انباشت ناکامی‌های نظام در مدیریت و حل بحران‌ها بوده است.

این اقدام، گام ضروری برای به پایان رساندن ابزارهای فشار و تلفیق قدرت نرم و سخت پیش از ناگزیر شدن به ورود به‌دور جدیدی از جنگ علیه برنامه موشکی ایران یا حتی برنامه هسته‌ای آن، به‌شمار می‌آید. این گزینه، تجلی بخشی از راهبرد بلندمدت و انباشتی ایالات متحده است که به‌سوی ایجاد تحولات گسترده‌تر در رفتار نظام و توازن‌های داخلی و خارجی آن حرکت می‌کند. این سیاست در پی بی‌ثبات‌سازی جمهوری اسلامی، فرسایش و فروپاشی محیط داخلی و واردآوردن فشار مستمر بر آن است تا از طریق تضعیف نظام و کاهش توان مانور آن، زمینه فروپاشی تدریجی‌اش را فراهم آورد؛ آن هم در چهارچوب مسیری تدریجی که از فرصت‌ها بهره می‌گیرد و دستاوردها را به سود ایالات متحده و رژیم صهیونیستی انباشته می‌کند. هرچند این اهداف به طور کامل واقع‌بینانه به نظر نمی‌رسند، از دیدگاه آمریکا می‌توانند قابل‌قبول تلقی شوند، به‌ویژه با توجه به راهبرد فرسایش بلندمدت و نیاز به یک چرخش تند که دستاوردهای قابل‌توجهی به همراه داشته باشد؛ به‌ویژه اگر عملیات تروریستی به موفقیت می‌رسید. براین‌اساس، محتمل است پیشنهاد این گزینه برای تحقق هدف کلی بازیگر، به‌صورت جزئی و در چهارچوب یک کارزار تشدید تدریجی سریع و خشونت‌آمیز صورت گرفته باشد.

سازوکارها و اقدامات

این تصمیم بر فعال‌سازی سطح بالایی از آشوب داخلی مبتنی بود؛ آشوبی که مؤلفه‌های اصلی آن خشونت و تخریب گسترده و حتی احتمال کشاندن آن به تهدید نمادهای نظام و تأسیسات حساس موشکی و هسته‌ای بود. در این عملیات، از عوامل موساد مستقر در داخل و برخی گروه‌های مخالف نظام برای گسترش آشوب، انجام عملیات تخریب، قتل و آتش‌سوزی، هتک حرمت اماکن مقدس و حتی سر بریدن استفاده شد. این بستر حاکی از عملیاتی است که هدف آن سردرگم‌سازی دستگاه‌های امنیتی، مشغول‌سازی آن‌ها به استقرار و کنترل داخلی و نمایش آن‌ها در موقعیت ضعف یا ناتوانی در تأمین امنیت و حفاظت بوده است؛ امری که مستلزم دستورکاری جامع در حوزه برنامه‌ریزی، تدوین برنامه‌های اجرایی و مدیریت میدانی آن‌هاست. دستگاه‌های امنیتی ایران شمار زیادی از هسته‌های تروریستی و اتاق‌های عملیات مرتبط مستقیم با موساد را کشف کردند؛ افزون بر آن، گروه‌های تروریستی کُرد مورد حمایت مالی و تسلیحاتی نیز شناسایی شدند. این عملیات همچنین به ابزارهای اصلی جنگ رسانه‌ای - روانی، به‌عنوان یکی از ارکان جنگ‌های نوین، نیاز داشت؛ امری که رئیس‌جمهور آمریکا و دولت او، همراه با رژیم صهیونیستی، از طریق هدایت رسانه‌ها و نیز اتحادیه اروپا با ارسال پیام‌های تهدیدآمیز علیه نظام، حمایت از مخالفان و بسیج برای تشدید اقدامات خشونت‌آمیز علیه نظام، عهده‌دار آن شدند. این ابزارها در اختیار برنامه‌ریز عملیات قرار داشت و او همچنین گام استفاده از خدمات استارلینک را به‌عنوان جایگزینی برای قطع اینترنت توسط نظام مدنظر قرار داد، با هدف حفظ هماهنگی میان خارج و مجریان عملیات در داخل.

می‌توان مشاهده کرد توانایی اعمال خشونت و آسیب‌رسانی ویژگی مشترک میان این ابزارهاست، برخلاف مشارکت‌کنندگان احساسی؛ چراکه گروه‌هایی از غیرمخالفان نظام، گروه‌هایی از مخالفان و هزاران نفر از عوامل موساد مشارکت داشتند. ازاین‌رو، شهروند عادی ایرانی عملاً از خیابان خارج شد و آنچه باقی ماند عناصر تروریستی بودند که طبق گزارش‌های پزشکی قانونی، برخی از افراد غیرمخالف حاضر در تجمعات را با شلیک به سر از فاصله نزدیک یا از پشت به قتل رساندند. این عناصر، هسته‌های خفته‌ای در داخل کشورند که در صورت نیاز فعال و ارتباطات خارجی آن‌ها نیز تأمین می‌شود. ویژگی این گزینه آن است که برای جمهوری اسلامی هزینه‌بر است، بدون هیچ پیامد واقعی و پرهزینه‌ای برای بازیگر آمریکایی که معتقد است این یک عملیات پنهانی است، حداقل از نظر تئوری که می‌توان آن را انکار کرد. درحالی‌که آمریکایی‌ها از طریق اقدامات خود به دنبال گیج کردن تصمیم‌گیرندگان در تهران هستند، این کار با هدف تحریک آن‌ها برای شروع اولین حمله برای انتقال بحران داخلی به خارج از کشور نیست، بلکه با هدف تأثیرگذاری بر پیشرفت دستیابی به اهدافشان انجام می‌شود.

عملیات تروریستی در ترازوی (تئوری) اقدامات و پیامدها

دیدگاه گزینه آمریکایی نسبت به اقدامات و پیامدهای ناشی از آن، بر موفقیت تدریجی و انباشتی این عملیات در تضعیف اعتماد مردم به نظام و ایجاد آثار سیاسی و نظامی داخلی استوار است؛ آثاری که در نهایت به سود سیاست خارجی آمریکا در منطقه تمام می‌شود، درعین‌حال که ویژگی «انکار موجه» برای طرف آمریکایی حفظ می‌گردد.

در این چهارچوب، حمایت علنی رئیس‌جمهور ترامپ و اظهارات او درباره ارائه حمایت کامل و لازم و حتی نظارت مستقیم وی در جریان اجرای عملیات، خدشه‌ای به این ویژگی وارد نمی‌کند؛ چراکه اقدامات او در خلال عملیات، وی را در موضع پاسخ‌گویی حقوقی یا سیاسی بابت برنامه‌ریزی قرار نمی‌دهد. از منظر طراح، اقدامات فرضی از طریق موارد زیر به تحقق نتایج مثبت در راستای اهداف کلی منجر می‌شوند:

- تقویت احساس فرسودگی و خستگی در میان مردم ایران که همچنان پیامدهای جنگ اخیر اسرائیل را تجربه می‌کنند یا تشدید وضعیت بی‌ثباتی مستمر که پس از هر رویداد، احساس یأس را بازتولید می‌کند.
- تشویق مشارکت طیف‌های مختلف مخالفان نظام.
- ایجاد اختلال و فلج در عملکرد نهادهای دولتی.
- تأثیرگذاری بر بخش‌های حیاتی کشور، مانند حمل‌ونقل و نفت.
- فرسوده‌تر کردن اقتصاد ایران و تحمیل فشارهای بیشتر بر شهروندان.
- افزایش نارضایتی عمومی از نظام و ناتوانی در کنترل خیابان.

این گزینه بر «خشونت» به‌عنوان ابزاری برای تسریع روند تغییر تدریجی موردنیاز و نزدیک‌شدن به هدف تکیه داشت. نکته‌ای مهم که اظهارات ترامپ آن را آشکار می‌کند، سازوکارهای اتخاذشده در مواجهه با موضع خصمانه مردم ایران نسبت به مداخله خارجی هر دفعه است. ترامپ بر بهره‌برداری از این خصومت مردمی، در داخل و علیه نظام، شرط‌بندی کرد؛ ازاین‌رو در گفتمان خود میان دوطرف تمایز قائل شد و کوشید موضع خصمانه را از نظر سیاسی خنثی کند؛ اما هم‌زمان هر دو را از نظر اقتصادی تحت‌فشار قرار داد. او بحران را به‌سوی نظام و مسئولیت آن سوق داد و از تحریم‌ها برای ایجاد فشار اجتماعی بهره گرفت تا خشم مردم را از آمریکا دور کند و حتی هزینه رویارویی را برای نظام افزایش دهد.

بااین‌حال، این گزینه توضیح قابل‌اعتمادی از پویایی‌های کنش و پیامد ارائه نمی‌دهد، به‌ویژه آنکه کنشگر ایرانی مطابق با انتظارات بازیگر آمریکایی عمل نکرد؛ جز در مورد کارآمدی اتکای آمریکا بر سازوکارهای انباشتی که با تکرار کنش، در گذر زمان اثرگذاری ایجاد می‌کنند؛ اما با خطای این فرض که طرف ایرانی پس از بازنگری محاسبات خود و درک بالاتر بودن هزینه نسبت به منفعت، رفتار خود را تغییر خواهد داد، زنجیره این پویایی‌ها دچار شکست می‌شود. کنشگر آمریکایی چنین فرض کرده بود که عملیات تروریستی بر اقتصاد و امنیت تأثیر گذاشته و به ایجاد شکاف‌های نظامی بینجامد؛ شکاف‌هایی که بخشی را به نرم‌کردن مواضع خود به‌سوی امتیازدهی یا سازش سوق دهد و درعین‌حال به مقابله با سیاست‌های بخش دیگر وادارد. این تئوری کنش‌ها و پیامدها بر منطقی به‌ظاهر قوی استوار بود؛ خشونت اقدامات مسلحانه در میدان، کنترل هماهنگی از طریق خدمات استارلینک و اتکا به پیامدهای «کاهش» حقوق نیروهای امنیتی.

کارآمدی، منافع و زیان‌های پیش‌بینی‌شده

بازیگر آمریکایی، با فرض امکان‌پذیری آن در میدان عمل و قدرت رسانه‌های خارجی و حمایت بازدارنده، اثربخشی این تصمیم را قابل‌قبول دانست. او طیف وسیعی از مزایای حاصل را پیش‌بینی کرد: ۱- افزایش نارضایتی و ناخرسندی در میان مردم ایران نسبت به سیاست‌های جمهوری اسلامی، ۲- تضعیف اعتماد به توانایی جمهوری اسلامی در ارائه حفاظت، ابتدا از طریق جنگ ۱۲ روزه و اکنون از طریق این حمله تروریستی در بحبوحه وضعیت اقتصادی، ۳- کاهش مشروعیت سپاه پاسداران و بسیج، همراه با کاهش اثربخشی عملیاتی آن‌ها، ۴- تشدید بحران اقتصادی و ۵- شاید مهم‌ترین مزیت، همان‌طور که دشمن با توجه به ماهیت حمله، تجاوز آن و شدت اقدامات تروریستی درک می‌کند، از دست دادن امنیت اجتماعی و پیامدهای عملی آن بر مشروعیت، تداوم و اقتدار عملکردی نظام باشد.

این امر در نتیجه به ازبین‌رفتن اعتماد به نظام و دولت منجر می‌شود و آن‌ها را به چرخه‌ای از فرسایش می‌کشاند که به اختلافات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منجر می‌شود و انسجام دولت را از درون تضعیف می‌کند. این نکته آخر، محور اصلی مزایاست، زیرا به فروپاشی نظام به دلیل فروپاشی مکانیسم‌های کنترل اجتماعی منجر می‌شود، نه از طریق اعتراضات یا تظاهرات مسالمت‌آمیز. آمریکایی‌ها همچنین معتقدند مزایای احتمالی، حزب‌الله لبنان را نیز تحت‌تأثیر قرار خواهد داد.

بااین‌حال، پیامدها و زیان‌های منفی ناشی از سردرگمی بازیگر آمریکایی بین اجرا و دستیابی به نتیجه مطلوب است. آنچه تغییر می‌کند، صرفاً به خود عمل مربوط نمی‌شود، بلکه به پاسخ طرف مقابل و تغییرات حاصل در واقعیت نیز مربوط می‌شود. بازیگر آمریکایی اقدامات بازیگر ایرانی در ایجاد اختلال در استارلینک را - که برای انتقال پاسخ نظام به جهان به آن متکی بود - پیش‌بینی نکرد. این امر ضربه قابل‌توجهی به کل عملیات بود. علاوه بر این، جمهوری اسلامی با اتخاذ رویکردی سریع و قاطع، عملیات را خنثی کرد و پس از آنکه دشمن از یک دوره آرامش نسبی برخوردار شد، با این باور که وقایع میدانی به نفع آن پیش می‌رود، سرویس استارلینک را مختل کرد. این احتمال وجود دارد که دشمن هنگام طراحی نقشه، حداقل میزان موفقیت حدود ۶۰ درصد در نظر گرفته بود، همچنین ممکن است این عملیات یک تاکتیک انحرافی با دقت برنامه‌ریزی شده باشد که به‌منظور پیشبرد یک حمله نظامی یا دور جدیدی از خشونت در دورهای بعدی نیز عمل کرده باشد.

تطابق با دیگر سیاست‌ها

این گزینه با استراتژی کلی امنیت ملی ایالات متحده مبنی بر مهار و تضعیف ایران و جلوگیری از تهدیدات آن بدون توسل به جنگ‌های گسترده همسو است. همچنین با تبلیغات «توقف جنگ‌ها و ایجاد صلح از طریق قدرت» همسو است. علاوه‌بر این، در چهارچوب استراتژی‌های واشنگتن شامل انقلاب‌های رنگی، تاکتیک‌های تجاوز تدریجی و حرکات گازانبری قرار می‌گیرد؛ سازوکارهایی که کارآمدی انباشتی و اثربخشی در میان‌مدت و بلندمدت فراهم می‌کنند. این گزینه نیاز به پشتیبانی کم‌هزینه داشت: حمایت سیاسی از کشورهای اروپایی و پشتیبانی فناوری از ایلان ماسک که سطح تهدید را افزایش می‌دهد، اوضاع را بزرگ‌نمایی می‌کند و تصویر فروپاشی پیش‌بینی‌شده ایران را پررنگ‌تر می‌سازد.

استحکام و انعطاف‌پذیری

این گزینه از نظر تلاش، فراهم‌سازی عناصر اجرایی در میدان و تنوع‌بخشی به دورهای رویارویی با ایران در چهارچوب همان مسیر واحد، یعنی رسیدن به «فروپاشی»، نشان‌دهنده نوعی قدرت نسبی است. این گزینه از حساسیت و ریسک پایینی برخوردار است و هرچند رسانه‌های صهیونیستی احتمال انتقال بحران از سوی ایران به سمت رژیم اسرائیل را تبلیغ کردند، اما به نظر می‌رسد سطح سیاسی و نظامی، چنین سناریویی را غیرمنطقی ارزیابی می‌کند.

گزینه عملیات تروریستی با انعطاف‌پذیری خود رئیس‌جمهور ترامپ در برخورد با هر تصمیمی مشخص می‌شود؛ با توجه به شخصیت ترامپ، انعطاف‌پذیری دیگر ویژگی اساسی هیچ گزینه‌ای نیست، زیرا او مرزهای تصمیمات را آن‌طور که صلاح می‌داند تعیین می‌کند و برای آن‌ها راه‌حل‌ها و حاشیه‌هایی، حتی خارج از قانون، پیدا می‌کند. احتمالاً گزینه فروپاشی داخلی ادامه خواهد یافت و جلوه‌های آن تجدید خواهد شد، اما به گونه‌ای که مانع از اتحاد و گرد هم آمدن مردم ایران پیرامون نظام می‌شود. این امر ممکن است مستلزم فشار اقتصادی، دیپلماتیک و سیاسی بسیار قوی و یک دوره انتظار برای رسیدن به نتایج آن باشد. محتمل‌ترین سناریو این است که این گزینه به سمت یا همراه با، تصمیمی با عناصر قاطع‌تری تغییر کند که به ایجاد بی‌ثباتی داخلی قابل توجه در ایران، در درجه اول اقتصادی و امنیتی، کمک می‌کند.

گزینه ضرورت

بین گزینه حمله نظامی علیه ایران یا انجام حمله تروریستی، مورد دوم به عنوان گزینه ضرورت و مقدمه‌ای برای گزینه نظامی مطرح شد. این امر به‌دلیل سرعت فزاینده بازسازی نظامی ایران و نیاز به درگیر کردن نیروهای امنیتی و محاصره پایگاه‌های نظامی از طریق موجی از تروریسم بود که در صورت موفقیت، می‌توانست باعث ایجاد اختلاف سیاسی شود و درنتیجه تصمیم‌گیری نظامی ایران را مختل کند. این گزینه ترامپ و نتانیاهو را در رویارویی اجتناب‌ناپذیر بین ایران و رژیم صهیونیستی راضی می‌کند، به‌ویژه از آنجا که عوامل اسرائیلی در میدان فرصتی برای سرمایه‌گذاری در جنگ نرم پیش از جنگ سخت فراهم می‌کنند. با توجه به اینکه این گزینه در حداقل خود دارای احتمال موفقیت قابل قبول، با هزینه‌های کم و خطرات نسبتاً ناچیز برای بازیگر آمریکایی است، این تصمیم اتخاذ و اجرا شد و در عین حال واکنش غیرقابل پیش‌بینی ایران در صورت موفقیت تروریسم در اشغال کشور و تضعیف تصویر داخلی آن را کم‌اهمیت جلوه داد.

نقاط ضعف

این عملیات، شکنندگی ساختاری در سازوکار تصمیم‌گیری را در بیش از یک نقطه برنامه‌ریزی و اجرایی آشکار کرد. این ضعف در عنصر غافلگیری در ایران از نظر سرعت تصمیم‌گیری در زمان تصمیم‌گیری، کور کردن عناصر تروریستی و قطع سازوکارهای هماهنگی و ارتباطی با ایجاد پارازیت روی استارلینک و شکست سازوکارهای ترامپ در سوق دادن آگاهی سیاسی عمومی خصمانه با آمریکا به سمت خصومت با نظام یا تبدیل آن به باری بر دوش آن، درحالی‌که به دنبال مجازات به دلیل تحریم‌های اعمال شده توسط خود ترامپ بود و تکیه غیرواقع‌بینانه بر جنگ رسانه‌ای برای ایجاد تغییر در موضع داخلی ایران نسبت به نظام، منعکس شد.

دلایل شکست تصمیم آمریکایی

این مقاله در درک تفکر آمریکایی تلاش می‌کند تا دلایل شکست تصمیمات آمریکایی، فروپاشی زنجیره علّی و درنتیجه شکست کل فرایند را شناسایی کند. بر اساس تحلیل فوق، مشخص می‌شود که شوک در تفکر آمریکایی زمانی رخ می‌دهد که کمبود اطلاعات، واقعیت پیچیده و تضاد منطقی بین سیاست‌های بازیگر و دشمن وجود داشته باشد. این امر با مجموعه‌ای از مکانیسم‌های پنهان (سوگیری‌ها) که ادراک را تغییر می‌دهند، تشدید می‌شود. توجه به این نکته مهم است که این سوگیری‌ها نه تنها در مرحله نهایی ظاهر می‌شوند، بلکه می‌توانند در فرایند تصمیم‌گیری اولیه، از تشخیص مشکل گرفته تا تفسیر رفتار دشمن، انتخاب ابزار مناسب و درنهایت ارزیابی نتایج، نفوذ کنند. سپس این مقاله، تحلیلی از تصمیم بر اساس مکانیسم‌های مختل شدن تفکر آمریکایی ارائه می‌دهد.

۱ تأثیر هژمونی آمریکا بر ادغام سوگیری فرافکنی و سوگیری عقلانیت متقارن: آمریکا خود را در موقعیت کنترل و تسلط می‌بیند، طبق قوانین و مقررات خود عمل می‌کند و سیاست‌ها را در چهارچوب شناختی و مفهومی خود شکل می‌دهد. رویکرد آمریکایی، منطق عقلانی، یعنی تحلیل هزینه، فایده از تهدیدها و انگیزه‌ها را با منطق سوگیری فرافکنی بر جامعه ایران ترکیب می‌کند. این رویکرد، تصمیمات را بر اساس این عقلانیت افراطی تحلیل کرده و آن را بر دولت ایران اعمال می‌کند و بدین ترتیب توانایی خود را برای مطیع کردن ایران و حتی تکرار این فرایند، با تغییر محاسبات هزینه-فایده، تضمین می‌کند. آن‌ها منافع و مزایای خود را مثلاً بر اساس منفعت اقتصادی یا سیاسی، بر هویت، ایدئولوژی یا حافظه تاریخی طرف ایرانی ترجیح می‌دهند و طبیعت دولت ایدئولوژیک، تجربه ایران در بحران‌ها، واکنش مردم ایران نسبت به مداخله خارجی و آمادگی طرف ایرانی برای تحمل هزینه بالا در مواجهه با ابزارهای آمریکایی را نادیده می‌گیرند. اگرچه انتخاب ابزارها از نظر نظری درست باشد، اما واقعیت جامعه و نظام ایران را در نظر نمی‌گیرد که این امر باعث می‌شود ابزارهای آمریکایی در زمینه‌هایی نامناسب به‌کار گرفته شوند یا پاسخ مناسب دریافت نکنند.

۲ قرارگرفتن تصمیم آمریکا تحت تأثیر فشار سیاسی داخلی: ترامپ پیش از انتخابات میان‌دوره‌ای به دنبال دستاوردهای انتخاباتی و جلب حمایت گروه‌های لابی صهیونیستی است. حمله تروریستی به‌عنوان راه‌حلی میانی بین جنگ‌طلبی نتانیاهو و سیاست ترامپ مبنی بر تکیه بر نیروی نظامی کمتر، در خدمت این هدف است. به‌دلیل فشار زمان، آمریکا بین راه‌حل‌های سریع، اما کم‌هزینه‌تر گزینه موجود را ترجیح می‌دهد؛ از این رو حمله تروریستی صورت گرفت.

۳ ناهم‌سویی میان اقدامات و نتایج ناشی از ضعف پایبندی بلندمدت و سیاست‌های کوتاه‌مدت آمریکایی: آمریکا در حال حاضر سرعت در دستیابی به پیشرفت از طریق عمل صرف را در اولویت قرار داده‌است، درحالی‌که تأثیر واقعی با تغییر واقعی در رفتار طرف مقابل سنجیده می‌شود. این شتاب‌زدگی در زمان‌بندی عملیات که با شرایط لازم مطابقت نداشت، مشهود بود. به‌عنوان مثال، عملیات تروریستی قبل از استقرار قابلیت‌های نظامی آمریکا در منطقه، در میان پیام‌های بازدارنده شدید از سوی خود رئیس‌جمهور آمریکا، از روز چهارم آغاز شد. این امر اعتبار او را به خطر انداخت، زیرا پس از آنکه ایران امنیت و حاکمیت را دوباره برقرار کرد و به نظر می‌رسید که آمریکایی‌ها تعهدات خود را رها کرده و خود را در موقعیتی یافتند که به دنبال جبران خسارات باشند. دومین شاخص این شتاب‌زدگی، شکاف بین انتظارات آمریکا و ارزیابی نتایج است. این را می‌توان در این فرض مشاهده کرد که جنگ ۱۲ روزه پایه‌های نظام را لرزانده است و فقط به یک ضربه کوچک یا تضعیف حمایت مردمی نیاز دارد. سومین شاخص، ضعف سناریوهای پس از عملیات، همراه با فقدان یک جایگزین سیاسی در صورت موفقیت عملیات است. به این معنا، در طول مرحله برنامه‌ریزی، حمله تروریستی به معیار نتیجه تبدیل می‌شود و بدون در نظر گرفتن نقاط درگیری بالقوه و احتمال شکست، به عنوان یک تصمیم آنی و عجولانه اتخاذ می‌شود.

۴ تمرکز بر نتیجه مستقیم اقدام بدون توجه به پیامدهای ثانویه در نظریه کنش و نتیجه: به‌طور معمول، ارزیابی نادرست پیامدها زمانی رخ می‌دهد که هدف دستیابی به نتیجه‌ای سریع و مستقیم باشد، همان‌طور که در نادیده گرفتن تأثیر استفاده از خشونت بر فرایند سیاسی، حمایت مردم از نظام و بی‌تأثیری نیروهای بسیج داوطلب مشاهده شد.

۵ سوگیری اعتماد به نفس بیش از حد و تمرکز بر ابزار در بحبوحه تکبر آمریکایی و این باور که می‌توان بدون تغییر قواعد بازی، تشدید تنش را کنترل کرد: آمریکا معتقد بود که ابزارهای لازم برای دستیابی به کنترل و موفقیت را صرفاً با فشار بر ایران در اختیار دارد. این ابزارها شامل عوامل، رخنه‌های امنیتی، فشار سیاسی خارجی، کمپین رسانه‌ای و یک استراتژی بازدارنده به رهبری ترامپ، علاوه بر سرخوشی از دستاوردهای گذشته، به‌ویژه در ونزوئلا، می‌شد. آن‌ها با تکیه بر این ابزارها و تسلط فرضی خود، این احتمال را نادیده گرفتند که ایران ممکن است خارج از پارامترهای مورد انتظار تلافی کند و قوانین تشدید تنش آمریکایی را زیر پا بگذارد. همان‌طور که ایران موفق شد سرویس استارلینک را مختل کرده و ارتباط بین خارج و داخل و میان عوامل را قطع کند که این امر ضربه بزرگی به طراحان پروژه وارد ساخت.

۶ همپوشانی بین سوگیری آرزومندی سیاسی و سوگیری بزرگ‌نمایی انتخابی: با بازگشت به سخنرانی ترامپ خطاب به مردم ایران و مقالات مطبوعات خارجی در طول عملیات تروریستی، واژگان، تمایل آمریکا برای پایان دادن به مشکلات ناشی از تهدید ایران برای پروژه آمریکا در منطقه و بحران‌هایی که برای نفوذ آمریکا و اسرائیل، به‌ویژه در مورد تقسیم منطقه ایجاد می‌کند را آشکار می‌کند. عباراتی مانند «نظام در حال تزلزل است»، «مشروعیت فروپاشیده است» و «شکاف‌ها در راهند»، در میان سایر توصیفات، نشانه‌های ضعف را تقویت کرده و شاخص‌های استواری را کم‌اهمیت جلوه می‌دهند. این موضوع توضیح می‌دهد که چرا روایت‌هایی درباره شکاف‌ها در نهاد نظامی ایران شکل گرفت؛ روایاتی که ریشه در خواست، امید و آرزوی آمریکایی‌ها و بزرگ‌نمایی انتخابی تأثیر کاهش حقوق نیروهای امنیتی بر وفاداری آن‌ها دارد و به‌گونه‌ای تشویق به ایجاد شکاف و افزایش فشار روانی و ایجاد یأس در میان حامیان نظام می‌کند. این بزرگ‌نمایی انتخابی ممکن است ناشی از اطلاعات خاصی باشد که تحریف‌شده، اغراق‌آمیز یا حتی واقعی و معتبر اما محدود به شاخص‌های بسیار خاصی باشد درباره نارضایتی از پیامدهای فشارهای معیشتی که به تصمیم‌گیرنده منتقل شده است. درنتیجه مشخص می‌شود که این دو سوگیری نقش محوری در تصمیم‌گیری‌های آمریکا دارند، تصویر واقعی از توازن قوای واقعی را تحریف می‌کنند و به سمت تصمیماتی مانند عملیات تروریستی سوق می‌دهند.

۷ سوگیری‌های جمعی و نقش رژیم صهیونیستی در سوق دادن ترامپ به پذیرش این گزینه: حضور عوامل موساد در داخل ایران فرصتی را فراهم کرد که مورد بهره‌برداری و استفاده قرار گرفت. علاوه بر این، سفر اخیر نتانیاهو به کاخ سفید و رایزنی‌های او با ترامپ در مورد گزینه حمله نظامی علیه ایران، به همراه زمان‌بندی این سفر و عملیات، ممکن است تأیید کند این عملیات به عنوان جایگزینی برای حمله نظامی بسیار محتمل انتخاب شده است. به دلایل و محاسبات مختلف، ترامپ ترجیح می‌دهد، مگر به‌عنوان «گزینه ضرورت»، به این گزینه متوسل نشود. بنابراین گزینه عملیات تروریستی به عنوان ابزاری انتخابی تقویت می‌شود.

۸ اختلال برنامه‌ریزی اجرایی (COA): با به‌کارگیری مفهوم «عملکرد اجرایی» در مورد عملیات تروریستی، می‌توان نقاط بروز اختلال و عوامل آن را به‌طور دقیق شناسایی کرد.

هر برنامه‌ریزی اجرایی فرض می‌کند که: ۱) محیط قابل پیش‌بینی است. ۲) طرف مقابل طبق یک منطق خاص عمل خواهد کرد. ۳) رابطه بین اقدام و پیامد منطقی است. ۴) اجرا قابل کنترل است و ۵) پیامدهای منفی را می‌توان مهار کرد. از لحاظ تئوری، اختلال معمولاً از آنجا آغاز می‌شود که این فرض‌ها، بدون آنکه در عمل راستی‌آزمایی شده باشند، به‌عنوان واقعیت‌های مسلم تلقی می‌شوند.

۱) جامعه ایران و واکنش ایرانیان خارج از محدوده انتظارات آمریکا بود؛ آن‌ها همچنان استوار باقی ماندند، و تصور خلاف آن ناشی از ناشی از سوگیری‌های شناختی، به ویژه سوگیری فرافکنی و عقلانیت متقارن و تفکر آرزومندی سیاسی و بزرگ‌نمایی انتخابی است.

۲) دشمن، آن‌طور که برنامه‌ریزان معتقد بودند، بر اساس اعتماد به نفس بیش از حد و تمرکز بر ابزار طبق منطق خاصی عمل نکرد.

۳) رابطه علّی بین عمل و پیامد به دلیل تمرکز بر اقدامات بدون بررسی کامل منطق نتیجه، بر اساس سوگیری زمان سیاسی ناقص است. عجله و شتاب‌زدگی آمریکا منجر به تصمیم به تمرکز بیشتر بر عمل به جای نتیجه شد و ناهم‌سویی میان اقدامات و نتایج در افزایش تمایلات خشونت‌آمیز و جنایی به جای استدلال سیاسی، نادیده گرفتن پیامدهای ثانویه و عدم درک تأثیر حملات تروریستی به زیرساخت‌های غیرنظامی بر افکار عمومی ایران آشکار شد.

۴) مرحله اجرا فاقد قابلیت کنترل بود و این تصور که امکان مهار آن وجود دارد، ناشی از سوگیری اعتماد به نفس بیش از حد پیوند بود؛ همان‌گونه که این باور شکل گرفت که تضعیف نسبی توان هسته‌ای ایران می‌تواند محاسبات ایران را در صورت تهدید هسته‌ای آمریکا تغییر دهد. همچنین تمرکز بر ابزار و اعتقاد به امکان کنترل تشدید تنش از طریق فراهم‌سازی خدمات استارلینک و اعمال فشار جهانی بر نظام و این فرض که سوگیری فرافکنی، همان‌گونه که در جاهای دیگر موفق بوده، در ایران نیز کارآمد خواهد بود، در قالب تهدید ایران به تکرار الگوی ونزوئلا و حتی تهدید به ترور رهبری این کشور، مطرح شد. با این حال صحنه ایران نشان داد که توانسته است ابتکار عمل را در دست بگیرد و روند تشدید تنش را کنترل کند.

۵) امکان مهار پیامدهای منفی؛ امری که در اظهارات متناقض ترامپ و تغییر لحن گفتمان او آشکار شد، به‌گونه‌ای که تلاش داشت پیامدهای منفی را در سطوح میدانی و رسانه‌ای ترمیم کند و اعتبار شخصی خود را به‌عنوان رئیس‌جمهور آمریکا بازسازی نماید. به نظر می‌رسد گذار مستقیم به سخن گفتن از آمادگی برای حمله، بررسی گزینه‌ها و تأکید بر «تعویق» اقدام نظامی، نه لغو آن، در راستای ترمیم وضعیت و تلاش برای مهار پیامدها از طریق فریب، تغییر جهت‌دهی و بازچهارچوب‌بندی افکار عمومی صورت گرفته است.